

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۳

اول پادشاهان ۱۶

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

ما به مطالعه‌ی کتاب پادشاهان ادامه می‌دهیم

بیاید با دعا شروع کنیم.

پدر آسمانی ما، از تو به خاطر حضورت در همه چیز با ما سپاسگزاریم. از تو سپاسگزاریم که در سختی‌ها با ما هستی. از تو سپاسگزاریم که در شادی‌ها با ما هستی. به ویژه از تو سپاسگزاریم که از طریق روح‌القدس در عیسی مسیح با ما هستی.

سپاسگزارم که از طریق صلیب خود این امکان را فراهم کردی که در ما ساکن شوی. سپاسگزارم که همه اینها از طریق کلام تو برای ما روشن می‌شود. و دعا می‌کنیم که بار دیگر به ما الهام ببخشی، به من معلم، به همه کسانی که گوش می‌دهند و مشارکت می‌کنند، الهام ببخشی.

ای پدر، عطا فرما که چون این زمان را با هم می‌گذرانیم، بهتر بتوانیم برای تو و از طریق تو و در تو زندگی کنیم. سپاسگزارم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

امروز، ما به بررسی فصل‌های ۱۵ و ۱۶ کتاب اول پادشاهان می‌پردازیم. ما همچنان به پوشش دوره بین مرگ سلیمان، حدود ۹۳۰ پیش از میلاد، و تاجگذاری اخاب، حدود ۸۷۴ پیش از میلاد، ادامه می‌دهیم.

بنابراین، چیزی حدود ۵۵ سال در این فصل‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ پوشش داده شده است. در این مدت، آسا عمدتاً پادشاه یهودا بود. رحبعام و همچنین پسرش ابیا نیز وجود داشتند.

اما این مدت نسبتاً کوتاهی بود. در بیشتر این دوره، آسا پادشاه یهودا بود. آسا در طول سلطنت ۴۱ ساله خود توانست پادشاهی یهودا را بر پایه‌های محکمی بنا کند.

در همان دوره زمانی، اسرائیل، پادشاهی شمالی، ظهور و سقوط چهار سلسله مختلف را تجربه کرد. چهار خانواده حاکم مختلف. یکی پس از دیگری، آنها کشته شدند و سلسله دیگری جایگزین آنها شد.

در نهایت، با آغاز سلسله چهارم توسط عمری، که قدمت آن حدود ۸۸۵ تا ۸۷۴ میلادی است، به نظر می‌رسد که نظم و ثباتی به پادشاهی شمالی بازگردانده شده است. در فصل ۱۷ داستان حمله الیاس به الیشع آغاز می‌شود. حالا من این کار را عمداً انجام می‌دهم.

من نمی‌گویم الیاس و الیشع، بلکه می‌گویم الیاس/الیشع. چون در واقع، این یک خدمت نبوی است که ۸۵ سال قدمت دارد، اما با دو لحن متفاوت.

صدای ایلیا و صدای الیشع. اما اساساً یک خدمت نبوی است. از اول پادشاهان ۱۷ تا دوم پادشاهان ۱۳ ادامه دارد.

و آن دوره زمانی چیزی است که ما امروز در مطالعات خود به آن می‌پردازیم. دو نکته در مورد پادشاه باشا در فصل ۱۵، آیه ۲۴ گفته شده است. ببخشید، ۳۴.

چرا؟ چون ما رابطه‌مان را با خالقمان از دست داده‌ایم. او تعیین می‌کند چه چیزی درست و چه چیزی غلط است، نه من و شما. بنابراین، این گفته را ما قبلاً در زندگی ناداب، پسر یربعام، دیده‌ایم و اکنون نیز در زندگی هر پادشاه بعدی اسرائیل خواهیم دید.

نفر از آنها. تک تک آنها گفته خواهند شد که در نظر خداوند بد عمل کردند ۱۸.

و آنها در راه یربعام گام برداشتند. خدای من! من این را قبلاً گفته‌ام، اما می‌خواهم دوباره آن را بگویم.

چه جاده وحشتناکی، وحشتناکی. یربعام برای همه جانشینانش طراحی شده بود. همه آنها از این الگو پیروی کردند.

و آنها از آن عدول نکردند. اکنون، با بعشا، برای اولین بار، پادشاهی با نفوذ داریم. به ما گفته شده که ۲۴ سال حکومت خواهد کرد.

او در اداره امور و قدرت حکومتش در شمال، برای آسا مشکلاتی ایجاد کرده بود. این موضوع در فصل ۱۵ آیات ۱۶ تا ۲۱ آمده است. اما آن حکومت ۲۴ ساله با کلمات بسیار کمی رد می‌شود.

و این در مورد چندین پادشاه مهم دیگر نیز صادق خواهد بود، که از جمله آنها می‌توان به عمری اشاره کرد که قرار است با او این مقاله را به پایان برسانیم. حال سوال این است که آیا این منصفانه است؟ منظورم این است که اگر او ۲۴ سال حکومت کرد و ظاهراً پادشاهی بسیار مهم و قابل توجه بود، آیا نباید بیشتر از آنچه که گفته شد، مورد بحث قرار گیرد؟ خب، سوال این است که بر چه اساسی یک پادشاه در کتاب‌های پادشاهان قضاوت می‌شود؟ آیا او بر اساس حکومتش، بر اساس حکومتش، بر اساس دستاوردهای نظامی‌اش قضاوت می‌شود؟ و پاسخ منفی است. خیر.

این پادشاهان بر چه اساسی قضاوت می‌شوند؟ اولاً، بر اساس اینکه آیا آنها بالاتر از هر چیز دیگری به یهوه وفادار بودند یا نه، قضاوت می‌شوند. ثانیاً، آیا آنها از یهوه یا خدای دیگری بت ساختند؟ ثالثاً، آیا آنها به عهد خود، به ویژه پیامدهای عهد در نحوه برخوردشان با افراد درمانده، پایبند بودند؟ این مبنای قضاوت است. و بر این اساس، ۲۴ سال سلطنت بعشا یک شکست خیره‌کننده بود. ما نمی‌دانیم؛ دقیقاً گفته نشده است که آیا او به یهوه وفادار نبود یا نه، اما مطمئناً می‌دانیم که او بت می‌ساخت.

این کاری بود که یربعام انجام داده بود، و این مسیری بود که باشا در آن قدم گذاشته بود. حال، چرا ساختن بت‌ها چنین گناهی است؟ قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌ایم و دوباره در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اینکه خدا را جزئی از این دنیا کنیم، به معنای ناتوان کردن کامل اوست.

این دنیا از ناکجاآباد آمده و اگر آن را تنها بر اساس خودش در نظر بگیریم، به ناکجاآباد هم نخواهد رفت. این دنیا نمی‌تواند خودش را نجات دهد. این دنیا بی‌هدف است.

این جهان بی‌معنی است. این اتفاقی است که برای فرهنگ ما افتاده است. همانطور که ما یهوه را از آن بیرون رانده‌ایم، خود را به بی‌معنایی و بی‌هدفی محکوم کرده‌ایم.

یهوه را به بت تبدیل کنید، و او دیگر خدای متعالی که خارج از این جهان ایستاده، آن را عمداً ساخته، آن را به سوی پایان مقدرش هدایت می‌کند، و ما را به رابطه با خود فرا می‌خواند، نیست. بنابراین بت‌پرستی از اهمیت مهلکی برخوردار است. و بر این اساس، باشا شکست خورده است.

حالا، ممکن است از خودمان بپرسیم، آیا این منصفانه است؟ آیا منصفانه است که مردی که ۲۴ سال حکومت کرده و ظاهراً کارهای مهم و قابل توجهی انجام داده، بر این اساس قضاوت شود؟ خب، اول از همه، چه کسی تصمیم می‌گیرد چه چیزی عادلانه است؟ تو، من، باشا؟ نه، خدا این کار را می‌کند. و خدا می‌گوید تمام آن کارهای مهم دیگری که ممکن است انجام داده باشد، بی‌اهمیت و بی‌اهمیت هستند، زیرا در این نقطه بسیار مهم شکست خورده است. خب، دوستان، در مورد زندگی شما چطور؟ در مورد زندگی من، چطور؟ آیا من در مهمترین چیز موفق هستم؟ یا در صدها چیز دیگر که دنیا ممکن است آنها را مهم بنامد، اما در نهایت، وقتی درب تابوت را می‌بندند، زیاد به حساب نمی‌آیند، موفق هستم؟ عیسی گفت: انسان برای روح خود چه خواهد داد؟ این واقعاً سوالی است که در حال حاضر در پادشاهان مطرح می‌شود.

حالا توجه کنید، همینطور که نگاهمان را به باشا اینجا می‌اندازیم، که با گناهانش مرا خشمگین می‌کند. این آیه ۲ از فصل ۱۶ است. این پیامی است که از این پیامبر می‌آید.

ما او را در هیچ زمان دیگری نمی‌بینیم. بیهو، پسر عنانی. و او پیامی از جانب خدا به باشا می‌دهد.

من تو را از خاک سرفراز کردم و تو را رهبر قوم خود اسرائیل ساختم. تو در راه یربعام گام برداشتی و قوم من اسرائیل را به گناه کشاندی و با گناهانشان مرا به خشم آوردی. این عبارت بارها در ادامه داستان تکرار خواهد شد. و توجه داشته باشید، آنها اسرائیل، قوم من، را به گناه کشاندند.

بنابراین، صرفاً این نیست که باشا گناه کرده است، بلکه او اسرائیل را به گناه کشانده است و این باعث خشم خدا شده است. حال، چه حقایق الهیاتی از این گفته حاصل می‌شود؟ خب، اولاً، خدا یک شخص است. او شخصی است که می‌تواند آزرده و خشمگین شود.

نکته دومی که اینجا مطرح می‌شود این است که گناه انحراف از اهداف خداست. و به همین دلیل، او را تحریک می‌کند. اما به کلمه تحریک توجه کنید.

خدا خشمگین نیست. خدا عشق است. اما خدا را می‌توان به خشم آورد.

ما می‌توانیم کارهایی با خدا انجام دهیم. خدا صرفاً آن محرک بی‌حرکت نیست که به سادگی، در بی‌احساسی کامل، در آسمان‌ها نشسته و بگوید، اوه، دوباره این کار را کردند. او یک شخص است.

، او کسی است که از کارهای ما، از اینکه چگونه زندگی خودمان را نابود می‌کنیم، متأثر می‌شود. از این رو می‌توانیم زمینه‌ی سایر قسمت‌ها را درک کنیم. این به این دلیل نیست که خدا آنقدر آزرده شده است، بلکه به این دلیل است که او برای ما حسادت می‌کند.

او به خاطر آبروی خودش حسادت نمی‌کند. او به خاطر کاری که ما با زندگی‌مان می‌کنیم حسادت می‌کند. این پادشاهان، قوم خدا را وادار به انجام کارهایی کرده‌اند که خدا به طور خاص به آنها گفته است که انجام ندهند.

و نتیجه این است که او بسیار عصبانی است. همانطور که من و شما در آینه نگاه می‌کنیم، آنجا چه می‌بینیم؟ مانند ناداب، پسر یربعام، پسر باشا، ایله، قرار بود مدت بسیار کوتاهی سلطنت کند. متن می‌گوید که او دو سال سلطنت کرد و سپس می‌گوید که در بیست و ششمین سال سلطنت آسا به سلطنت رسید و در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا درگذشت.

ما گفتیم، او، یک دقیقه صبر کنید، یک دقیقه صبر کنید. این یک سال است، نه دو سال. جریان چیست؟ جریان این است که او دو سال تقویمی سلطنت کرد، که بیست و ششمین و بیست و هفتمین سال سلطنت آسا بودند.

خب، این چیزیه که داره اتفاق می‌افته. این یه نمونه از چیزیه که بارها و بارها می‌بینی. می‌گه که اون اینقدر مدت سلطنت کرده، و بعد وقتی شمارش می‌کنی، خب، سلطنتش رو از چه سالی از پادشاه دیگه شروع کرده، و سلطنتش رو از چه پادشاهی تموم کرده؟ این درست کار نمی‌کنه.

اما این چیزی است که اتفاق می‌افتد. این شمارش بر اساس سال است و دو پادشاهی، یهودا و اسرائیل تقویم‌های جداگانه‌ای داشتند. بنابراین، وقتی واقعاً همه این موارد را در نظر می‌گیری، اعداد در پادشاهان به طرز چشمگیری دقیق هستند.

باز هم اشاره می‌کنم، ما افرادی نداریم که بنشینند و داستان‌های خوب بسازند. آنها با منابعی که در اختیار دارند کار می‌کنند. بنابراین، او مدت بسیار کوتاهی حکومت کرد.

چرا؟ خب، می‌توانیم بر اساس خروج ۳۴، آیه ۷، بگوییم گناهان پدران. ایله به خاطر گناهان پدرش مجازات می‌شود. اما قضیه به این سادگی نیست.

به آیات ۹ و ۱۳ از باب ۱۶ نگاه کنید. هنگامی که او در ترصه در خانه ارزا، که سرپرست خانه در ترصه بود، مشغول نوشیدن و مستی بود، زمری وارد شد و او را به قتل رساند. به نظر می‌رسد ایله فردی بسیار خودخواه بوده است.

و سپس به آیه ۱۳ می‌روید. به خاطر تمام گناهانی که باشا و گناهان پسرش ایله مرتکب شدند و اسرائیل را به گناه کشاندند و با بت‌های خود، خداوند، خدای اسرائیل را به خشم آوردند. بله.

آیا الهه به خاطر گناهان باشا مجازات می‌شود؟ بله. بله. اما آیا الهه به خاطر گناهان خودش مجازات می‌شود؟ بله.

و اینجا دوباره، ما شاهد این تعامل هستیم. من و شما بر کسانی که از ما پیروی می‌کنند تأثیر می‌گذاریم. چرا الهه گناهکار است؟ چون پدرش گناهکار بود.

حالا، خدا را شکر، این مطلق نیست. این قطعی نیست. خدا را شکر برای کسانی که از تأثیر والدین خود پیروی نمی‌کنند.

اما واقعیت این است که گناه عواقبی دارد. و این عواقب در طول نسل‌ها خود را نشان خواهند داد. نه اینکه خدا در بهشت نشسته باشد و بگوید، اگر گناه کنید، فرزندان را می‌گیرم.

نه. اما او می‌گوید، گناه نکنید. گناهان شما عواقبی دارند.

از نظر تأثیر آنها بر نسل‌های بعدی، از نظر اینکه نسل‌های بعدی چگونه آنچه را که شما انجام داده‌اید دریافت خواهند کرد. بنابراین، ناداب جانشین یربعام شد. ناداب توسط بعشا کشته شد.

ایله جانشین بعشا شد. و حالا، ایله قرار است کشته شود. ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم که من و تو حق انتخاب داریم.

اگر راه‌هایی که پیشینیان ما انتخاب کرده‌اند بد باشد، مجبور نیستیم آنها را دنبال کنیم. می‌توانیم انتخاب کنیم، خدا را شکر، که آنها را دنبال نکنیم. البته، تأثیری خواهد داشت

تأثیری وجود خواهد داشت، اما ما می‌توانیم انتخاب کنیم که در جهت دیگری برویم. ال‌اه انتخاب نکرد که در جهت متفاوت از پدرش برود.

و باشا تصمیم نگرفت که در مسیری متفاوت از آنچه پدر بزرگش، یربعام، در ابتدا آغاز کرده بود، گام بردارد. مسیر خود را با دقت انتخاب کنید. اکنون به سومین سلسله‌ای که در زمان سلطنت آسا در پادشاهی شمالی حکومت می‌کرد، می‌پردازیم.

به اعتقاد من، این کوتاه‌ترین سلسله از بین تمام سلسله‌هاست. این سلسله زم‌ری است. آیه را قبلاً خواندیم

ایله در تیرصه بود. تیرصه پایتخت پادشاهی شمالی است. زم‌ری در خانه ارزا، که سرپرست خانه در تیرصه بود، مست کرده بود و می‌نوشید. او در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا، وارد شد و او را زد. و کشت و به جای او سلطنت کرد.

حال، همانطور که در آیه ۹ به ما گفته شده، زم‌ری فرمانده نیمی از ارباب‌ها است. این او را به یک سرهنگ تبدیل می‌کند. او مسئول نیمی از نیروی ارباب‌های ایله است.

اما ژنرال کیست؟ ژنرال، طبق آیات ۱۶، فصل ۱۶، عمری، فرمانده ارتش است. این او را به یک ژنرال تبدیل می‌کند. بنابراین، یک سرهنگ کودتا کرده و پادشاه را کشته است.

ارتش دور است. و وقتی خبر به آنها می‌رسد که سرهنگ زم‌ری پادشاه را کشته است، چه می‌کنند؟ آیه ۱۶. بنابراین تمام اسرائیل، عمری را فرمانده ارتش قرار دادند و او همان روز در اردوگاه بر اسرائیل پادشاه شد. آنها قرار نیست یک سرهنگ بر کشور حکومت کند.

و ژنرال مطمئناً از سرهنگ اطاعت نخواهد کرد. بنابراین، دوباره، ما در کتاب مقدس این ابزارهای روایی جالب را می‌بینیم که برای جلب توجه ما و اشاره به داستان استفاده شده‌اند. حال، برای روشن شدن طرز فکرمان، باید کمی جغرافیا بدانیم.

اینجا دریای مدیترانه است. و اینجا دریای جلیل و اردن و دریای مرده است. مرز، کم و بیش، بین اسرائیل و یهودا چیزی شبیه به این است.

اینجا شکیم است که کوه عیبال در یک طرف و کوه جرزیم در طرف دیگر آن قرار دارد. در اینجا یک دره شیب‌دار از شکیم به سمت شمال وجود دارد و تیرزا در پایین آن دره قرار دارد. یربعام تیرزا را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد، عمدتاً به این دلیل که از جنوب به راحتی قابل دفاع است.

اینجا، و بیابید در مورد مرز فلسطینیان صحبت کنیم. اینجا شهر جبتون است. این شهر به نوعی مرز بین اسرائیل در شمال و فلسطینیان در جنوب است.

این نام دو بار در کتاب یوشع، در مرز سرزمین‌های قبیل‌های مختلف، آمده است. این نام در فصل ۱۵ کتاب پادشاهان آمده است زیرا ناداب در آنجا می‌جنگد که بعشا او را می‌کشد. بنابراین، اینجا زم‌ری است که در تیرزا ایله را می‌کشد و اینجا عمری است که احتمالاً نیمی دیگر از ارباب‌ها و بقیه ارتش را دارد.

خب، خبر می‌رسد که، حدس بزنید چه شد؟ سرهنگ زمیری شورش کرده است. او علیه پادشاه توطئه کرده و او را کشته است. خب، چه اتفاقی می‌افتد؟ همانطور که گفتم، ارتش می‌گوید که ما قرار نیست تحت حکومت سرهنگ زمیری باشیم.

اگر قرار است کسی بر ما حکومت کند، پادشاه عمری بر ما حکومت خواهد کرد. و بنابراین، ارتش، عمری را در میدان نبرد به عنوان پادشاه تاجگذاری می‌کند. حال، بگذارید دوباره به شما یادآوری کنم که ما این عبارت را در تمام اسرائیل داشته‌ایم.

و کاملاً واضح است که این به پادشاهی شمالی اشاره دارد. یهودا پادشاهی دیگر است. و ما موارد متعددی داشته‌ایم و موارد بیشتری هم خواهیم داشت، یهودا و تمام اسرائیل.

و ما معمولاً می‌گوییم، یک لحظه صبر کنید، مگر یهودا بخشی از اسرائیل نیست؟ خب، بله، در اصل. با این حال، از نظر جغرافیایی، این دو منطقه نسبتاً متفاوت هستند و در کتاب یوشع، به یهودا و تمام اسرائیل اشاره شده است. بنابراین در اینجا، به ما گفته شده است که تمام اسرائیل، عمری را به عنوان پادشاه تاجگذاری کردند.

خب، نه واقعاً. این ارتش تمام اسرائیل است. اما شما در مورد نمایندگان پادشاهی شمالی صحبت می‌کنید که این کار را انجام داده‌اند.

سپس جالب است که فکر کنیم چند آیه بعد به ما گفته می‌شود که زمیری هفت روز حکومت کرد. و عمری تیرزا را محاصره کرد. امیدوارم در بهشت لحظاتی تکرار شود.

می‌خواهم این را ببینم. یعنی آنها کل ارتش را در عرض یک هفته به آنجا منتقل کردند. حدود ۴۰ مایل.

و تیرزا، ببخشید، زمیری، همه این «ز»ها اینجا هستند. زمیری دست‌نوشته روی دیوار را دید. تمام شد.

خب، او چه کار کرد؟ او وارد قصر شد، احتمالاً مست شد، قصر را به آتش کشید و مرد. حالا، می‌خواهم از شما بپرسم، با توجه به این توصیفات از زمیری، به نظر شما او چه جور آدمی بود؟ او ایله را مست در قصر یافت. و بنابراین، در آیه ۱۰، زمیری وارد شد و او را به زمین زد و کشت.

بینگو. حالا، پس، او خودش را پادشاه کرده است. هفت روز بعد، ارتش شهر را محاصره کرد.

و زمیری، وقتی دید که شهر تسخیر شده است، به ارگ خانه پادشاه رفت، خانه پادشاه را بر سر خود آتش زد و مُرد. من زمیری را فردی عجول و عجول می‌دانم. من به هیچ وجه مطمئن نیستم که او قصد کشتن ایله را داشته باشد، اما وارد کاخ شد.

او آنجاست، مست، درمانده. زمیری می‌گوید، بینگو، او را بکش. من پادشاه خواهم شد.

آیا او فکر می‌کند؟ نه. قبلاً هم گفته‌ام، گناه آدم را کودن می‌کند. او به پیامدهایش فکر نکرده است.

آیا ارتش قرار است مرا تعقیب کند؟ آیا امری واقعاً مطیع من خواهد بود؟ و حالا، وقتی همه چیز تمام شد، خب، همه جا را بسوزانید و بمیرید. همه این‌ها را می‌گویم تا بگویم خدا همه ما را متفاوت آفریده است. ما تیپ‌های شخصیتی متفاوتی داریم.

ما رویکردهای متفاوتی به زندگی داریم و این همه خوب است. اما سوال این است که خدا با شخصیت شما چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ چون این خبر خوب بزرگی است. خدا می‌تواند از تک تک ما استفاده کند.

اما ما باید بدانیم که چه کسی هستیم و بدانیم که خدا چگونه می‌تواند با من کار کند. او چگونه می‌تواند آن رفتار آبی و عجولانه را تعدیل کند؟ یا چگونه می‌تواند زیر پای کسانی از ما که بیشتر گاوی هستند آتش روشن کند؟ اما مسئله این است. و این زیبایی کتاب مقدس است.

ما همه اینها را می‌بینیم. و آنچه را که می‌توانست باشد می‌بینیم، و آنچه را که هست می‌بینیم. حال، توجه کنید که در ادامه چه اتفاقی می‌افتد.

آیات ۲۱ و ۲۲. سپس قوم اسرائیل به دو دسته تقسیم شدند. نیمی از قوم از تبنی پسر جینات پیروی کردند تا او را پادشاه کنند و نیمی دیگر از عمری پیروی کردند.

اما مردمی که از امری پیروی می‌کردند، بر مردمی که از تبنی، پسر جینات، پیروی می‌کردند، غلبه یافتند. پس تبنی مُرد و امری پادشاه شد. هوم.

خب، چه اتفاقی افتاد؟ خب، کاملاً واضح است که اتفاقی که افتاده این بوده که در این آشوب وحشتناک، الاهی فقط یک سال حکومت کرده، و به نظر نمی‌رسد که او خیلی هم پادشاه بوده باشد، مست در قصر. زمیری او را کشته است. زمیری یک هفته دوام می‌آورد.

الان امری پادشاهه. کاملاً مشخصه که بعضی‌ها می‌گن آره، ارتش، امری رو تاجگذاری کرده، اما من مطمئن نیستم که یه ژنرال برای پادشاهیم بخوام. من تبنی رو می‌خوام.

و باز هم، ما هیچ چیز در مورد تبنی نمی‌دانیم. ما نمی‌دانیم او که بود. ما نمی‌دانیم چرا او بود؛ من حدس می‌زنم که او یک مقام عالی‌رتبه دربار بود.

شاید او ارتباطاتی با کشیشان داشته است. نمی‌دانم. اما باز هم، این تصویری از هرج و مرجی است که در این ملت در حال رخ دادن است، ملتی که ریشه‌های خود را رد کرده است، بنیان‌های مذهبی خود را کنار گذاشته است و گفته است که می‌توانیم در طول مسیر آن را جبران کنیم.

یک بار دیگر، به مزمور فکر می‌کنیم. خوشا به حال ملتی که یهوه خدای اوست. وقتی راه‌های خدا را رد می‌کنیم، اگر هرج و مرج به دنبال آن بیاید، نباید اصلاً تعجب کنیم.

حال، اینکه آیا تبنی توسط مردم خودش ترور شد، آیا در نبرد شکست خورد و این تقسیم‌بندی چقدر طول کشید، ما نمی‌دانیم. متن می‌گوید که امری شش سال در تیرزا حکومت کرد. پس از آن، او خودش تپه شمر را خرید و شهری که تأسیس کرد، سامره نامیده شد.

سامره رو به ساحل است و تپه‌ای مخروطی شکل و زیبا دارد. شهر بر فراز آن، درست در بالای این دره وسیع که به ساحل منتهی می‌شود و در پایین آن بزرگراه بین‌المللی بزرگی قرار دارد که به مصر منتهی می‌شود، قرار دارد. این کمی شبیه کاری است که داوود انجام داد.

داوود این شهر را که درست در مرز یهودا و بنیامین قرار داشت، یعنی شهری به نام اورشلیم، تصرف کرد و آن را پایتخت خود قرار داد. به نوعی می‌توان گفت که آن شهر متعلق به هیچ یک از این دو قبیله نبود، بلکه متعلق به داوود بود.

به همین ترتیب، امری این تپه را خریده و شهری در آنجا ساخته است. این شهر متعلق به امری است. امری به وضوح می‌گوید که اسرائیل وارد مرحله جدیدی شده است.

دیگر نیازی نیست برای محافظت از خودمان در این دره پنهان شویم. حالا می‌توانیم همین جا رو به جهان بنشینیم و در تمام چیزهایی که جهان ممکن است به ما ارائه دهد، شرکت کنیم. امروز روز جدیدی است و این دقیقاً همان اتفاقی است که برای امری افتاد.

باز هم، ما اطلاعات زیادی در مورد حکومت امری نداریم. او به مدت ۱۱، ۱۱ و نیم، ۱۲ سال حکومت کرد. شش سال از این مدت در ترزه و شش سال دیگر در سامره است.

اما صد سال بعد، آشوری‌ها از اسرائیل به عنوان خاندان امری یاد می‌کنند. سلسله امری مدت‌هاست که از بین رفته است. بنابراین بدیهی است که او دوباره مرد مهمی بوده است.

اما یک بار دیگر، کتاب مقدس حکومت او را رد می‌کند و چیزی ترسناک می‌گوید. آیه ۲۶، او در تمام راه‌های یربعام، پسر نباط، و در گناهایی که اسرائیل را به گناه کشاند، گام برداشت و با بت‌هایشان، خشم خداوند، خدای اسرائیل را برانگیخت. اما به آیه ۲۵ نگاه کنید.

. امری آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و از همه کسانی که پیش از او بودند، بدتر عمل کرد. هوم. این یعنی چه؟ ما نمی‌دانیم.

اما من حدسی دارم و آن را با شما در میان می‌گذارم. حدس من این است که او نه تنها اسرائیل را به روی تجارت جهان باز می‌کند، بلکه اسرائیل را به روی خدایان جهان نیز باز می‌کند. من گمان می‌کنم، با دانستن کاری که پسرش انجام داده، گمان می‌کنم که امری آنها را به این سمت سوق می‌دهد که بگویند، هی، هی، راه‌های زیادی برای بهشت وجود دارد.

بله، بله، خدای باستانی و سنتی ما، یهوه، بله، او یک راه خوب است. اما او، راه‌های بسیار دیگری هم وجود دارد. می‌دانید، دنیا جای بزرگی است.

به همه این ادیان دیگر نگاه کنید. من تعجب می‌کنم که ما باید فراگیرتر باشیم.

من تعجب می‌کنم. سپس به پسر امری، پادشاه اخاب - آیه ۲۹ از فصل ۱۶ - می‌پردازیم.

در سی و هشتمین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا. خدای من. آسا چند پادشاه اسرائیل را دیده است؟ یربعام، ناداب، باشا، ایله، زمی، عمری، اخاب.

هفت پادشاه در دوران سلطنت آسا. بنابراین، دوباره می‌گوییم، فکر نمی‌کنم بتوانیم اهمیت سلطنت آسا برای یهودا را بیش از حد ارزیابی کنیم. فکر می‌کنم در طول آن ۴۱ سالی که همه چیز در شمال در حال فروپاشی بود، برخی چیزها قطعی شدند.

، و بنابراین اکنون در شمال، اوضاع بالاخره دارد به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد. اسرائیل همیشه ثروتمندتر غنی‌تر و جهان‌وطن‌تر از دو پادشاهی دیگر بوده است. یهودا معمولاً اینجا، روی خط الراس، که از بئرشیع تا اورشلیم امتداد دارد، منزوی بوده است.

مرز جنوبی یهودا همیشه بین ادوم و یهودا مورد مناقشه بود. اما اسرائیل زمین‌های قابل کشت بیشتری داشت. این زمین‌ها در ارتباط با آن بزرگراه بزرگ بین‌المللی بودند.

همچنین با بزرگراه بین‌المللی بزرگ دیگری که از خلیج عقبه در دریای سرخ تا دمشق امتداد داشت، در ارتباط بود. بنابراین، ثروت، قدرت، باروری، همه این چیزها در آنجا موجود بود. و اکنون این‌ها با امری در حال کنار هم قرار گرفتن هستند، همانطور که گفتم، همه چیز را به خوبی مشخص می‌کنند.

اخاب جانشین اوست. و از دیدگاه انسانی، اوضاع خوب به نظر می‌رسد - آیه ۳۰.

. و اخاب، پسر عمّری، بیش از همه کسانی که پیش از او بودند، در نظر خداوند پلید عمل کرد. آی پی پی امری از اجداد خود پیشی گرفت.

و اکنون اخاب در گناه از پدرش پیشی می‌گیرد. چگونه؟ آیه ۳۱. گویی سلوک در گناهان یربعام پسر نباط برای او امری سهل بوده است، پس ایزابل، دختر اتبعل، پادشاه صیدونیان را به همسری خود درآورد و رفت. و بعل را خدمت و پرستش کرد.

حالا، اگر در مورد امری درست گفته باشم، امری می‌گوئید، بله، یهوه خدای ماست، اما ما قرار است همه این خدایان دیگر را به رسمیت بشناسیم. حالا، اخاب می‌گوئید، و من می‌خواهم بعل را پرستش کنم. فکر می‌کنم او گفت، من می‌خواهم یهوه و بعل را در کنار هم پرستش کنم.

کاملاً واضح است که همسرش ایزابل به آنجا نرفت. من قرار نیست هیچ یهوه‌ای را پرستش کنم. من قرار است خدای خودم، بعل، را که همیشه می‌پرستیده‌ام، پرستش کنم.

حالا جالب است که بدانیم چرا اخاب با ایزابل ازدواج کرد؟ و بسیاری از مردم معتقدند که در واقع این امری بود که این را طراحی کرد. یکی از کارهایی که امری انجام داد این بود که دیگر با همسایگانش جنگ نکند. جنگی بین رحبعام و یربعام درگرفت.

بین آسا و باشا جنگ بود. دیگر نه. بنابراین، تصور می‌شود که یکی از کارهایی که امری انجام داد، صلح با همسایگانش بود.

خب، چطور این کار را می‌کنید؟ شما پسران و دختران خود را در قالب یک اتحاد به ازدواج پسران و دختران همسایه‌تان درمی‌آورید. بنابراین، فکر می‌کنم، احتمالاً فقط اخاب نبوده که گفته، فکر می‌کنم با ایزابل ازدواج خواهم کرد. فکر می‌کنم امری هم بوده که به اتبعل گفته، هی، من می‌خواهم با شما دوستان اینجا اتحاد ببندم.

چطور است که پسر اخاب را به عقد دختری از ایزابل در بیاورم؟ نمی‌دانم که آیا این اتفاق افتاده یا نه، اما فکر می‌کنم محتمل باشد. خب، اینجا چه می‌بینیم؟ یک بار دیگر، این انحراف را می‌بینیم. سال‌ها پیش، من آن را دیدم.

فکر کنم قبلاً هم بهت گفته بودم. سال‌ها پیش، این لطیفه رو دیدم. از دست دادن ایمان به ندرت یه انفجار ناگهانیه.

معمولاً یک نشت آهسته است. و این چیزی است که ما در اسرائیل داریم، یک نشت آهسته. خب، ما به پرستش یهوه ادامه خواهیم داد، اما از او بت‌هایی خواهیم ساخت.

خب، ما به پرستش یهوه ادامه خواهیم داد، اما تشخیص خواهیم داد که روش‌های معتبر دیگری برای پرستش وجود دارد. بله، بله، ما به پرستش یهوه ادامه خواهیم داد، اما خدای دیگری را نیز خواهیم پرستید. ما از شر این یهوه احمق، ذره ذره خلاص خواهیم شد.

و بنابراین، همانطور که به خودم می‌گویم، به شما می‌گویم، آیا من از پرستش انحصاری یهوه منحرف شده‌ام؟ آیا شروع به فاصله گرفتن از او کرده‌ام؟ بس کنید. بس کنید. این اتفاق برای یربعام نیفتاد.

این اتفاق برای باشا نیفتاد. برای عمری نیفتاد. برای اخاب نیفتاد.

در واقع، هر کدام از آنها ذره ذره از شما دورتر و دورتر شدند. یک روز، از خواب بیدار می‌شوید و فکر می‌کنید که شاید به ایمان قدیمی‌تان نیاز دارید، و متوجه می‌شوید که دیگر وجود ندارد. از بین رفته است.

آنجا نیست. اخاب، پسر عمری، بیش از همه کسانی که پیش از او بودند، در نظر خداوند پلید عمل کرد. و گویی این برای او چیز کوچکی بوده است، ایزابل را به همسری خود گرفت و رفت و به بعل خدمت کرد و او را پرستش نمود.

بنابراین، می‌بینیم که این مسیر نزولی غم‌انگیز که به حضیض خود، به پایین‌ترین نقطه‌اش در اینجا با اخاب می‌رسد. و آنگاه است که ایلیا و الیشع وارد صحنه می‌شوند. خدا قرار نیست بیکار بنشیند و ببیند آنچه را که در عهد خود جانش را در آن ریخته بود، به سادگی محو شود.

خدا را شکر، او به راحتی تسلیم نمی‌شود. و بنابراین، او این مردان را به انجام می‌رساند. به نظر من، یکی از نشانه‌های این موضوع را می‌توان در آخرین آیه فصل ۱۶ یافت.

در روزگار او، یعنی روزگار اخاب، حیثیثیل از بیت‌ئیل، اریحا را ساخت. او پایه‌های آن را به قیمت جان ایبرام نخست‌زاده‌اش، گذاشت و دروازه‌های آن را به قیمت جان پسر کوچکش، سجویب، برپا کرد، طبق کلام خداوند که به وسیله یوشع پسر نون گفته بود. هوم، این درباره چیست؟ خب، برگردیم و به یوشع، فصل ۶، آیه ۲۶ نگاه کنیم.

اریحا سقوط کرده است. اهمیت اریحا چیست؟ آه، اریحا آغاز سرزمین موعود است. و هنگامی که سقوط کرد، آیه ۲۶، یوشع در آن زمان سوگند یاد کرد و گفت: «ملعون باد در حضور خداوند، کسی که برخیزد و «این شهر، اریحا، را از نو بسازد».

به قیمت جان نخست‌زاده‌اش، پایه‌های آن را خواهد گذاشت. به قیمت جان کوچک‌ترین پسرش، دروازه‌های آن را برپا خواهد کرد. خب، این یعنی چه؟ یک فرآیند آغاز شده است.

خداوند این سرزمین موعود را به قوم خود می‌دهد. و اینجا، در این لحظه، بازسازی نشده است. اگر کسی بخواهد آن را بازسازی کند، نخست‌زاده خود را برای تقدیس دیوارها قربانی خواهد کرد.

و آنها فرزند دوم خود را قربانی می‌کنند تا دروازه‌ها را وقف کنند. بنابراین، سال‌ها گذشته است. آنها در سرزمین هستند.

و با این حال، آنها از صاحب زمین نافرمانی می‌کنند. یوشع ۶:۲۶. یوشع ۶:۲۶. آنها زمین را به عنوان هدیه تصاحب می‌کنند. هدیه‌ای از طرف صاحب آن.

اما در واقع، آنها دیگر رابطه خوبی با صاحب زمین ندارند. تا کی قرار است به تصرف آن ادامه دهند؟ و حالا اریحا در حال بازسازی است. به معنای واقعی کلمه، این لحظه می‌گوید، هی، شما در حال هشدار هستید

ممکن است این زمین را از دست بدهی. من آن را به تو دادم. و این شهر بازسازی نشده گواه آن بود که من آن را به تو داده‌ام.

حالا، حالا، شهر بازسازی شده است. و این چه می‌گوید؟ این یعنی شما در حال هشدار هستید. بنابراین وقتی به این داستان از یربعام تا اخاب و از رحبعام تا آسا در فصل‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ نگاه می‌کنیم، از یک طرف می‌بینیم که یهودا توسط این مرد، آسا، که قلبش نسبت به خداوند کامل بود، متحد نگه داشته شده است.

اجرای بی‌نقصی نبود. او همه کارها را درست انجام نداد. و در واقع، پایان داستان او خوش نیست.

اما با این وجود، او در واقع به خدا فروخته شده است. نه بتی، نه خدای دیگری، نه هیچ چیز دیگری. اما در شمال، پایین و پایین و پایین تا زمانی که این کلماتی را که خوانده‌ایم بخوانیم.

او رفت و به بعل خدمت کرد و او را پرستش نمود. او در خانه بعل که در سامره ساخته بود، مذبحی برای بعل برپا کرد. معبدی برای بعل درست در پایتخت.

و اخاب، الهه باروری، را به نام اشیره ساخت. اخاب بیش از همه پادشاهان اسرائیل که پیش از او بودند خشم خداوند، خدای اسرائیل را برانگیخت. بنابراین، در این مرحله است.

یهودا، خوب به نظر می‌رسد. اسرائیل، خیلی خیلی بد به نظر می‌رسد. قرار است چه اتفاقی بیفتد؟ منتظر باشید.

بیا بید دعا کنیم.

ای پدر. ای پدر. نگذار به آنجا برسیم. هر روز، از هر نظر، به ما کمک کن تا مطمئن شویم که قلب‌های ما به لطف تو، کاملاً از آن توست. اجازه نده هیچ چیز دیگری وارد اتاق تاج و تخت شود.

هیچ چیز دیگری را به قدس الاقداس راه نده. بگذار همه ما بدون رقیب، بدون محدودیت، از آن تو باشیم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.